

”پنهانکاری انگلیسی“ و اسرار دو کودتا

گزارشی از آخرین تحقیقات در زمینه دو کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
بر مبنای اسناد موجود در آرشیوهای ایران

عبدالله شهبازی

مقاله حاضر در اصل گفتاری است در ارزیابی دو کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در محضر جمعی از محققان در سالن همایش مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بیان شد و طی آن برخی یافته‌های تحقیقی نگارنده ارائه گردید.

کلید حل معمای کودتای ۱۲۹۹ را در واقع فردوست زد با اطلاعات مهمی که در دست‌نوشته‌هایش به جا گذاشته بود. البته قبلاً اشاراتی پراکنده در برخی متون تاریخی به اردشیر ریپورتر وجود داشت ولی این اشارات به‌نحوی نبود که محقق را به نقش مهم و اساسی او در تحولات دوران متأخر قاجاریه و کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی رهنمون کند. بنابراین، داده‌های فردوست بسیار تعیین‌کننده بود و بنده در کاوش برای دریافت میزان مستند بودن این اظهارات سند تاریخی خاطرات اردشیر جی را یافتم که پیش از مرگش در تهران نوشته بود. اردشیر در وصیت‌نامه خود، که متن آن نیز در دست نیست، خواسته که اصل این قسمت از خاطراتش لااقل ۳۵ سال پس از مرگش در اختیار پسرش شاپورجی قرار گیرد و اگر زنده نباشد در اختیار هیئت امنای پارسی پانچایت در بمبئی قرار گیرد تا آن را منتشر کنند. البته این خواست عملی نشد و چون شاپور زنده بود اصل این قسمت از خاطرات طبعاً در اختیار او قرار گرفت. این جمله در عین حال نشان می‌دهد که اردشیر خاطرات مفصلی داشته که متن فوق تنها بخشی

از آن است. در نامه‌ای که از لرد آبرونساید دوّم، پسر ژنرال آبرونساید، در دست داریم به مکاتبات پدرش، ژنرال آبرونساید، و اردشیر ریپورتر درباره کودتای ۱۲۹۹ اشاره شده است. بنابراین، خاطرات اردشیر ریپورتر و گزارش‌ها و مکاتبات او با مقامات انگلیسی قاعدتاً مجموعه پر حجم و مهمی را تشکیل می‌دهد که هنوز در آرشیوهای اینتلجنس سرویس بریتانیا موجود است و کاملاً سرّی تلقی می‌شود.

در اینجا باید به دو نکته اشاره کنم: اول معرفی مختصر خود شاپور؛ دوّم اعتبار خاطرات اردشیر درباره کودتای ۱۲۹۹.

شاپور ریپورتر نیز مانند پدرش نقش بسیار مهمی را در هدایت عملیات اینتلجنس سرویس در ایران از سال ۱۳۲۵ ش. داشت. این زمانی است که وی از سوی اینتلجنس سرویس به ایران مأمور شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ساکن ایران بود. به اینگونه مأموران اطلاعاتی در نظام اطلاعاتی انگلیسی‌ها مأمور رزیدانت یا مقیم می‌گویند و همیشه اینگونه مأمورین را در کشورهای هدف داشته‌اند. یک نمونه اردشیر است که از اواخر دوران ناصرالدین‌شاه یعنی از سال ۱۸۹۳ مقیم ایران شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۳ به مدت چهل سال ساکن ایران بود. نمونه دیگر شاپور پسر اوست که وی ۳۲ سال مقیم ایران بود یعنی این پدر و پسر جمعاً ۷۲ سال تمام در حیات سیاسی ایران نقش بسیار مهم و ناشناخته داشتند.

درباره زندگینامه شاپور ریپورتر سند مهمی در دست است و این فرم بیوگرافیکی است که برای سازمان متبوع خود پر کرده در زمانی که درجه سرتیپی سازمان اطلاعاتی بریتانیا را داشت یعنی در اوایل دهه ۱۳۴۰ و حتماً قبل از سال ۱۳۴۷ این فرم پر شده. طبق این سند، شاپور ریپورتر متولد ۱۹۲۱ یعنی همان سال کودتای ۱۲۹۹ بود. تحصیلاتش را در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۳۹ به پایان برد. سپس به عضویت اداره خدمات ویژه که یکی از سازمان‌های اطلاعاتی برون مرزی انگلیس بود درآمد و پس از انجام خدماتی در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی شاغل شد و مأمور شد که بخش فارسی رادیو دهلی را تأسیس کند و چنین کرد. عکس او در حال گویندگی در رادیو دهلی نیز موجود است و در ضمایم کتاب *ظهور و سقوط* چاپ شده.

طبق سند بیوگرافیک اینتلجنس سرویس که عرض کردم، شاپور پس از یک سال مأموریت در بحرین و یک سال در چین، به ایران وارد شد و کمی بعد به‌عنوان دبیر اوّل سفارت هند در ایران منصوب شد. نقش شاپور در این دوران بسیار مهم است و در سند فوق آمده که وی «در جریان بحران نفتی و در یک دوره سه ساله، به وزارت امور

خارج ایالات متحده مامور و به عنوان مشاور سیاسی هندرسون، سفیرکبیر در تهران، منصوب شد. در تمامی دورانی که منجر به سرنگونی مصدق شد، او مسئولیت عملیات در صحنه [Field Operations]، [یعنی عملیات در داخل ایران] را عهده‌دار بود. > توجه کنیم که در این سند از شاپور ریپورتر به عنوان مشاور سیاسی هندرسون سفیر آمریکا در ایران یاد شده است و مسئول کل عملیات اینتلیجنس سرویس در ایران که منجر به کودتا شد. این سمت را فرهنگ وبستر چنین تعریف کرده است: مأمور یک سازمان که مسئولیت اصلی برنامه‌ریزی و اجرای عملیات را از سوی ستاد مرکزی عهده‌دار است. به عبارت دیگر، شاپور ریپورتر، که در این زمان سرهنگ دوم اینتلیجنس سرویس بود، فرماندهی عملیات کودتای ۲۸ مرداد را به دست داشت.

طبق همان سند بیوگرافیک اینتلیجنس سرویس، شاپور ریپورتر پس از کودتای ۲۸ مرداد به درجه سرهنگ تمامی ارتقا یافت و به عنوان «افسر رابط با اعلیحضرت شاه» (این عین عنوان اوست) در اینتلیجنس سرویس و مشاور کل رئیس اینتلیجنس سرویس (ام. آی. ۶) در رابطه با ایران منصوب شد و تا زمان انقلاب این سمت را دارا بود. وی در عین حال به پاس خدماتش در کودتا عضو رسمی وزارت خارجه آمریکا شد.

در این رابطه اسناد دیگری نیز در دست است که نقش شاپور را به عنوان طراح اجرایی و فرمانده عملیات کودتای ۲۸ مرداد در داخل ایران نشان می‌دهد و این مسئله‌ای است که در منابع انگلیسی و آمریکایی درباره حوادث ایران در دوران فوق به شدت مسکوت نگه داشته می‌شود. همان بلایی که در معرفی عوامل اصلی بر سر کودتای ۲۸ مرداد آمده عیناً بر سر کودتای ۱۲۹۹ نیز آمده است یعنی با بزرگنمایی نقش مسئولان ستادی کودتا در سیا و اینتلیجنس سرویس (یعنی کرمیت روزولت و کریستوفر وودهاوس) و با تبلیغ بر روی چهره‌های ”سوخته“ مانند برادران رشیدیان نقش عامل اصلی یعنی شاپور به شدت پنهان شده و می‌شود. در کودتای ۱۲۹۹ نیز نقش آبرونساید به شدت برجسته می‌شود ولی نقش اردشیر ریپورتر به شدت پنهان نگاه داشته می‌شود و متأسفانه مورخین ما به این ظرایف توجه نمی‌کنند و تصور می‌کنند هرچه آبرونساید و روزولت و وودهاوس در کتاب‌های‌شان درباره دو کودتای استعماری ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ در ایران آورده‌اند صحت دارد و هیچ نوع عدم صداقت و پنهانکاری و تلاش برای گمراه کردن محققین در کار آنها نیست.

سند مهم دیگر گزارشی است که شاپور ریپورتر به عنوان افسر رابط اینتلیجنس سرویس با محمدرضا پهلوی پس از انتخاب جان کندی به ریاست جمهوری آمریکا، و قبل از اینکه کندی رسماً منصب ریاست جمهوری را تحویل بگیرد، برای نامبرده نوشته است. شاپور ریپورتر دو گزارش مفصل تحلیلی برای کندی نوشته است که خوشبختانه

نسخه‌ای از آن‌ها در جریان انقلاب در خانه شاپور بر جای ماند و اکنون در دسترس محققین ایرانی است.

در یکی از این گزارش‌ها به کندی، وی دیدگاه‌های شاه را در مسائل مختلف از جمله اختلافات اعراب و اسرائیل بیان می‌دارد و می‌نویسد: «او خواستار ثباتی است که تداوم موجودیت اسرائیل را، فارغ از هرگونه مزاحمت، به عنوان یک دولت دارای حق حاکمیت جامع، با تمامی حقوق و تعهدات چنین دولتی، تضمین کند. او [یعنی شاه] مخالف این است که اسرائیل در جامعه بین‌المللی یک شهروند درجه دوم به شمار آید.» نکته مهم در رابطه با بحث ما، گزارش دیگر است که دارای طبقه‌بندی بکلی سری است. شاپور این گزارش را چنین شروع می‌کند:

با کمال تواضع به عرض می‌رسانم مایه افتخار بزرگی است که از من خواسته شده تا از سوی سرویسم گزارش حاضر را درباره شاه به استحضار مقام آینده ریاست جمهوری برسانم. نظرات من بر اساس بیش از ۱۵ سال تجربه رابطه شخصی با شاه به عنوان افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویس با شخص او و نیز بر بنیاد مشاهدات شخصی‌ام از سیر وقایع در ایران از زمان جنگ [دوم جهانی] به عنوان افسر سرویس شکل گرفته و بر این پایه مبتنی است.

او در چند سطر بعد اضافه می‌کند:

من در مقام کسی که در این دوران آشفته [یعنی دوران دولت دکتر محمد مصدق] رئیس عملیات و افسر عملیاتی سرویس در ایران بودم، القائاتی را که از آن زمان تاکنون از سوی برخی افراد "مطلع" عنوان می‌شود که گویی تنها عملیات چکمه [اسم رمز عملیات کودتای ۲۸ مرداد] بود که قدرت را از چنگ مصدق و همپالکی‌های کمونیست او خارج نمود، به شدت تکذیب می‌کنم. آنچه ما کردیم تنها فشردن ماشه احساسات مردم به پادشاه‌شان بود که به آن پیروزی همه‌جانبه انجامید. این اقدام بر بنیاد هیچ احساس دگرخواهانه دیگر شدنی نبود. در آنصورت، چنانکه می‌دانیم و برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، فقدان ایرانی مستقل برای غرب فاجعه‌آفرین بود. همچنین باید متذکر شوم که آشفته‌بازار ایران دستپخت خود ما بود؛ اشراف نفتی لندن از دیدن تحولات زمانه کور بودند و برخی آقایان محترم در وزارت امور خارجه [آمریکا] سبکسرانه راه بازی با "ملی‌گرایان" و "جبهه" آن‌ها را برگزیده بودند. کاردار بریتانیا [در تهران]، که "محبوب" مصدق بود، نظریات لاقیدانه خود را در زمینه گرایش‌های دمکراسی و لیبرالیسم در ایران داشت. این دخالت‌های بیجا، ناخواسته و تحریک‌کننده راه

اصلاحات واقعی را مسدود ساخته و راه آنارشیست‌ها، عوام‌فربیان و "روشنفکران کافه‌نشین" را هموار نموده بود.

با استناد به سطور اوّل وصیت‌نامه اردشیر ریپورتر، و طبق خواست او، شاپور ۳۵ سال بعد از مرگ پدرش به سند فوق دست یافته و نقش مؤثر پدر در صعود رضاخان به سلطنت را شناخته است. این برابر است با سال ۱۹۶۸ میلادی یا ۱۳۴۷ شمسی. ما می‌دانیم که شاپور از حوالی سال ۱۳۴۱ به شدت ناراحت بود که چرا به دلیل نقش برجسته‌اش در فرماندهی عملیات کودتای ۲۸ مرداد به وی مقام شهسواری (شوالیه‌گری) داده نمی‌شود. در این رابطه اسنادی در دست است که نشان می‌دهد شاپور از طرق مختلف، از جمله از طریق سفیر وقت انگلیس در تهران، نارضایتی خود را از این امر به ایتلیجنس سرویس ابلاغ می‌کرده و رئیس شاپور، یعنی رئیس دسک یا اداره منطقه در ام. آی. ۶، در نامه مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۶۲ مشکلاتی را که در راه اعطای مقام شهسواری به شاپور وجود دارد متذکر شده. او به شاپور یادآور شده که هم وی و هم <مدیرعامل> (یعنی رئیس کل ایتلیجنس سرویس) به شدت مایل اند که او از ملکه نشان دریافت کند ولی ماهیت کار شاپور اجازه نمی‌دهد و اگر شرایط مساعد شود قطعاً چنین خواهد شد.

این همه پنهانکاری برای این بود که اعطای نشان به شاپور ریپورتر می‌توانست نه تنها رازهای کودتای ۲۸ مرداد بلکه اسرار کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی را نیز آشکار کند. توجه کنیم که در *دایرةالمعارف بریتانیکا* چاپ سال ۱۹۹۸ پنهانکاری انگلیسی‌ها در زمینه اسناد اطلاعاتی چنین بیان شده است:

برخلاف ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی پیشین، سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا بخش عمده تاریخ سازمان و عملیات خویش را با بالاترین میزان پنهانکاری مورد محافظت قرار می‌دهند.

به دلیل همین پنهانکاری اکید و عجیب است که سال‌ها پیش، احتمالاً در سال‌های اوّل انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی، به اردشیر ریپورتر نشان عالی شهسوار فرمانده حمام (KCB) اعطا شد و این مسئله ظاهراً در هیچ نشریه‌ای انعکاس نیافت. میزان این پنهانکاری تا بدان حد است که حتی نام اردشیر ریپورتر نیز از فهرست کارکنان حکومت هند بریتانیا، که در دسترس محققین است، حذف شده. در ایندیا آفیس، یعنی ساختمان وزارت امور هندوستان در لندن که بعد از استقلال هند به مرکز اسناد تبدیل شده، بخشی وجود دارد که در آن نام و مشخصات کلیه کارکنان حکومت هند بریتانیا روی کارت به شکل الفبایی موجود است شبیه به فهرست‌های کارت‌های کتابخانه‌ها. بنده،

این کارت‌ها را بررسی کرده‌ام. در این مجموعه نامی از اردشیر ریپورتر نیست در حالی که کارت مشخصات برادر بزرگ او به نام مانکجی ایدلجی ریپورتر، متولد ۱۸۵۰ در بمبئی، موجود است که او نیز کارمند دولت انگلیسی هند بود. یعنی میزان پنهانکاری تا بدان حد است که حتی نام اردشیر ریپورتر از فهرست کارکنان حکومت هند بریتانیا حذف شده است. به این ترتیب، می‌توان حدس زد که اسناد اطلاعاتی مربوط به کودتای ۱۲۹۹ با چه درجه‌ای از پنهانکاری طبقه‌بندی شده است.

اعطای مقام شهسواری KBE (شهسوار امپراتوری بریتانیا)، که به شاپور حقوق و امتیازات ویژه‌ای اعطا می‌کرد از جمله حق به کار بردن پیشوند سر در نامش را، در سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ انجام گرفت و این اندکی پس از انتشار خاطرات ژنرال آیرونساید به‌وسیله بارون آیرونساید دوم است که شاپور در ویرایش آن نقش اصلی داشت. این در زمانی است که قدرت‌های غربی نسبت به ثبات حکومت پهلوی اطمینان کامل داشتند و اوج بروبیای دربار پهلوی و حدود دو سال پس از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود.

همزمان با اعطای مقام شهسواری امپراتوری بریتانیا به شاپور، چپمن پینچر مقاله کوتاهی در روزنامه دیلی اکسپرس چاپ کرد که دارای اهمیت تاریخی جدی است و اولین بار است که مطلبی به‌طور تقریباً رسمی درباره نقش اردشیر در کودتای ۱۲۹۹ و تأسیس سلطنت پهلوی انعکاس می‌یابد. بنابراین، این مقاله را باید نقطه عطفی دانست در فرایند تحقیقاتی دشواری که تا امروز ادامه دارد. این مقاله در شماره چهارشنبه ۲۱ مارس ۱۹۷۳ چاپ شده است. چپمن پینچر از روزنامه‌نگاران سرشناس انگلیس و معاون سردبیر دیلی اکسپرس بود که اگر زنده باشد باید اکنون ۸۶ سال داشته باشد. او پیوندهای نزدیک با لرد ویکتور روچیلد و مقامات اطلاعاتی انگلیس داشت و کتاب‌های جنجالی او در زمینه مسائل اطلاعاتی و سیا و غیره است. بنابراین، چپمن پینچر نویسنده کاملاً مطلعی بود و از جایی مأموریت داشت که این مقاله را بنویسد. عنوان این مقاله چنین است: <افتخار برای مرد محبوب شاه؛ کسی که به انگلستان میلیون‌ها سود رسانید.> در این مقاله آمده:

از میان تمامی کسانی که دیروز در کاخ باکینگهام از ملکه نشان دریافت کردند، کسی که افکار عمومی بریتانیا او را کمتر از همه می‌شناسد، کسی است که به آنها بیشترین خدمت را کرده است. او سر شاپور ریپورتر است، یک شهروند انگلستان که مقیم تهران است و به خاطر خدماتش به منافع بریتانیا در ایران شوالیه شد. این خدمات خاموش سفارش‌هایی که صدها میلیون پوند ارزش دارد برای بریتانیا به ارمغان آورده به‌مراه تمامی مشاغلی که ملازم آن است و بنظر می‌رسد در آینده بیش از این خواهد بود. سر شاپور، ۵۲ ساله، مشاور چندین

موسسه بزرگ بریتانیاست. او چنان محتاط است که نامی از این مشاوره‌ها نمی‌برد، ولی من حدس می‌زنم که او در تأمین سفارش‌های عظیم ایران برای دریافت هواپیماهای کنکورد، تجهیزات دریایی، هاورکرافت‌ها، موشک‌ها و سایر تجهیزات دفاعی نقش داشته است. زمانیکه شاه در سال گذشته از تأسیسات دفاعی بریتانیا، بمنظور مشاهده عملی هواپیماها و سلاح‌ها، دیدار کرد، سر شاپور در کنار او بود. چگونگی شکل‌گیری این رابطه یکی از عجیب‌ترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد تاریخ، در واقع، ساخته می‌شود: پس از جنگ اول جهانی، پدر او، که او نیز ریپورتر نام داشت، زیرا یکی از اجداد او در بمبئی خبرنگار بود، مشاور شرقی هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران بود. به ژنرال آیرونساید، فرمانده یکی از نیروهای نظامی بریتانیا در ایران، از لندن دستور داده شد که شاه حاکم بر ایران را برکنار کرده و یک حکمران جدید، که بتواند بیشتر و بهتر منافع ملی ایران را تجلی بخشد، بیابد. او [آیرونساید] برای مشاوره نزد آقای ریپورتر رفت. ریپورتر به او گفت تنها یک نفر را می‌شناسد که واجد کمال، عزم راسخ و توان ذهنی برای انجام این وظیفه است و او رضاخان، یک افسر ایرانی در بریگاد قزاق، است. آیرونساید بلافاصله به رضاخان علاقمند شد. او به عضویت دولت منصوب و به زودی نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه اعلام کرد و نام خانوادگی پهلوی را برگزید و اکنون پسر اوست که [بر ایران] حکومت می‌کند...

متن کامل این مقاله در کتاب بنده (جلد دوم ظهور و سقوط) چاپ شده است. در این مقاله از شاپور به‌عنوان <یکی از خارق‌العاده‌ترین شخصیت‌های بین‌المللی> یاد شده که <در عالی‌ترین سطوح فعالیت می‌کنند ولی شخصا ترجیح می‌دهند در سایه باشند.> و البته همانطور که مسئول شاپور ریپورتر زمانی در نامه خود به او گوشزد کرده بود، اعطای عنوان شهسواری به شاپور در میان <انگلیسی‌های فضول> ایجاد حساسیت کرد و جنجال برانگیخت. پیش‌تاز این جنجال مجله پرایوت آی Private Eye (چشم مخفی) است که از نشریات افشاگر روشنفکری انگلیس محسوب می‌شود که همیشه سروکارش با دادگاه است. این نشریه در مقالاتی به افشای شاپور پرداخت و به او نام مستعار <کارچاق‌کن شماره یک شیت> را داد. <شیت> یعنی کثافت و این نامی بود که نشریه فوق با آن محمدرضا پهلوی را خطاب می‌کرد.

با انتشار کتاب خاطرات آیرونساید و مقاله چپمن پینچر اندکی از اسرار کودتای ۱۲۹۹ روشن شد و تا حدودی معلوم شد که اردشیر ریپورتر و ژنرال آیرونساید در تحقق کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ نقش اصلی را داشته‌اند. این مؤید همان مطالبی بود که

رجال معمر و آگاه ایرانی بارها در خاطرات خود بیان کرده و اصولاً از همان زمان کودتای ۱۲۹۹ باور عمومی و عمیق ایرانیان این بود که رضاخان را انگلیسی‌ها به قدرت رسانیدند. ولی توجه شود که قرار نبود مسئله، حداقل در کوتاه مدت، بیش از این باز شود. شیوه برخوردی که به کودتای ۱۲۹۹ می‌شد عیناً مشابه همان برخوردی بود که به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌شود. بخشی از حقیقت لاجرم بیان می‌شود و برخی عوامل معرفی می‌شدند ولی این امر در لایه‌هایی تودرتو از تحریف و انحراف پوشانیده می‌شد.

در مسئله کودتای ۱۲۹۹ نیز نقش ژنرال آبرونساید به شدت برجسته شد و نقش اردشیر ریپورتر تقریباً مسکوت ماند همانطور که در مسئله کودتای ۲۸ مرداد نقش کریمت روزولت و وودهاوس به شدت برجسته می‌شود و نقش فرمانده عملیاتی کودتا در ایران، یعنی شاپور ریپورتر، بکلی کتمان می‌شود.

این در حالی است که می‌دانیم سرلشکر سرادموند آبرونساید یا لرد آبرونساید اوّل تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهارماه و نیم، فرمانده قشون انگلیس در شمال ایران (نورپرفورس) بود که مأموریت جنگ با بلشویک‌ها را به عهده داشت. وی در طول زندگی‌اش نیز هیچ ارتباطی با ایران نداشت و بنابراین نقش او در کودتا چگونه می‌تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال بود که در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آبرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم مهمی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقت بریتانیا، یعنی سر وینستون چرچیل، بود که بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست‌وزیر وقت انگلیس، نقش اصلی را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد.

بنابراین، آبرونساید تنها یک فرمانده نظامی بود که بدون آشنایی با منطقه و بدون داشتن شبکه جاسوسان بومی و حتی بدون شناخت دقیق نیروهای سیاسی کشور دستور وزیر جنگ را اجرا کرد و هر کس جای او بود چنین می‌کرد. تحقیقات بنده ثابت می‌کند که طراحان و عاملان خارجی کودتای ۱۲۹۹ مثلثی بودند که یک رأس آن وینستون چرچیل بود، رأس دیگر لرد ری‌دینگ (سر روفوس اسحاق) نایب‌السلطنه وقت حکومت هند بریتانیا و ادوین مونتگگ وزیر وقت هندوستان در لندن، که هر دو از خاندان‌های درجه اوّل یهودی صهیونیست انگلیس بودند، و رأس سوم اردشیر ریپورتر که اصلاً طرح کودتا از او بود. نقش اصلی را هم در شناسایی و برکشیدن رضاخان و هم در کودتا و هم در خلع قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی اردشیر ریپورتر داشت که در تمامی این دوران رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران بود. و

می‌دانیم که امور اطلاعاتی امپراتوری انگلیس در ایران و عراق و حتی در شبه جزیره عربستان از آغاز به وسیله حکومت هند بریتانیا اداره می‌شد و وزارت خارجه انگلیس در لندن دخالت عملی در این حوزه نداشت. پس، مطرح کردن آبرونساید تنها بیان گوشه‌ای از حقیقت بود برای پوشانیدن ابعاد بسیار بغرنج و مهم ماجرا.

نکته مهم دیگر که ثابت می‌کند انتشار خاطرات آبرونساید نمی‌توانست گره مهمی را باز کند، تحریف این خاطرات است. مثلاً، خاطرات آبرونساید روشن نمی‌کند که آیا وی فرمان کودتا را به ابتکار شخصی خود صادر کرد یا به دستور لندن (وزارت جنگ و دولت انگلستان). خوشبختانه در جریان انقلاب چند برگ از رونوشت خاطرات آبرونساید به دست آمده که مغایرت جدی آن را با متن منتشر شده ثابت می‌کند. مثلاً، در کتاب منتشر شده تلاش شده تا ثابت کند ایران در معرض خطر بلشویکی است. همین خط فکری را اردشیر ریپورتر در خاطراتش القا کرده است. یعنی اگر کودتا نمی‌شد ایران به جنگ کمونیست‌ها می‌افتاد. می‌دانیم که این مسئله، که آیا کودتای رضاخان ایران را از خطر سقوط به دامان بلشویسم نجات داد یا نه، اصولاً چنین خطری وجود نداشت، اهمیت اساسی در تحلیل تئوریک حوادث آن سال‌ها دارد. ولی در متن دستنوشته خاطرات آبرونساید، که در ایران به دست آمده، او می‌نویسد: <به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ پردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند.> یا در جایی آبرونساید می‌نویسد قیافه رضاخان به یهودیان شباهت دارد. یا می‌نویسد: <می‌گویند او در تبریز مهتر بوده است.> مهتر یعنی نگهبان اسب. این جملات در خاطرات منتشر شده موجود نیست. یا آبرونساید درباره ملاقات ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ خود با احمد شاه تنها یک سطر نوشته: <با هم [با نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران] به دیدن شاه رفتیم. شاه در نقطه‌ای در ۶ مایلی تهران با گله‌ای از زنانش زندگی می‌کرد.> همین و بس. ولی در متنی که پسر آبرونساید به کمک و به احتمال قریب به یقین با دستکاری‌های فراوان شاپور ریپورتر منتشر کرده، سه صفحه کامل درباره این ملاقات و با آب و تاب عجیبی در جهت ارائه یک تصویر بسیار منفی و نفرت‌انگیز از احمد شاه توضیح داده شده. از <دروازه‌های آهنین قصر> و <سواران سرخ جامه بنگالی> و خواجه‌هایی در لباس اروپایی که عصای عاج به دست داشتند و به استقبال آبرونساید و نورمن آمدند، زنان و کودکانی که می‌خندیدند و شوخی می‌کردند و خواجه‌ها آن‌ها را ساکت می‌کردند، تالار مجلل محل پذیرایی از میهمانان، توصیف چهره احمد شاه و غیره و غیره که اصلاً معلوم نیست از کجا آمده. و از همه مهم‌تر این ادعا که احمد شاه خواستار امضا و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ شد و گفت این <بهترین معاهده‌ای است که منافع کشورش را تأمین می‌کند اما مجلس

شورای ملی از تصویب قرارداد سر باز می‌زند. < اینها همه تحریف تاریخ است و کاملاً روشن است که نویسنده‌ای بر اساس یادداشت‌های روزانه آبرونساید هر چه خواسته نوشته و به نام خاطرات آبرونساید چاپ کرده است. با توجه به این توضیحات، اهمیت انتشار خاطرات اردشیر ریپورتر روشن می‌شود و بنده به یقین عرض می‌کنم که این سند مهم تاریخی مبنای قطعی در تحلیل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است و هیچ سندی نمی‌تواند جایگزین آن شود.

از زمان انتشار خاطرات اردشیر ریپورتر تا امروز، که تقریباً یک دهه کامل می‌شود، این سند بتدریج جای خود را در میان مورخین باز کرده است. معهدا، هنوز نیز گروهی از نویسندگان هستند که به سند به تعبیر مرحوم دکتر شیخ‌الاسلامی <ارزنده> فوق بی‌اعتنا مانده‌اند تا پیش فرض‌های خود را به اثبات برسانند. مثلاً، در کتابی که آقای دکتر سیروس غنی با عنوان *ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها* اخیراً منتشر کرده، کمترین اشاره‌ای به نقش اردشیر ریپورتر در ماجرای کودتا نیست تا بتواند ثابت کند که کودتای ۱۲۹۹ یک طرح <شتابزده> و فاقد تدارکات مفصل قبلی بود که <به تمهید افسری انگلیسی که از کشور و مردم ما تقریباً هیچ اطلاعی نداشت آغاز شد.> منظور او آبرونساید است. غنی می‌افزاید: <نظامیان بریتانیا کمتر چنین خودسر دست به سیاست یازیده بودند تا چه رسد که بدون دستور صریح دولت متبوع خود کودتا بر پا کنند.> آقای سیروس غنی تنها در یکجا نام اردشیر را برده و تلویحاً مدعی شده که خود انگلیسی‌ها این سند را به خاطر ضدیت با سلطنت پهلوی منتشر کردند. او می‌نویسد:

با وجود تکذیب‌های بریتانیا در طول سالیان که در کودتا دخالتی نداشته... وقتی مصالح انگلستان اقتضا کرد، این کشور مرتب اعلامیه صادر می‌کرد و نه تنها به نقش خود در کودتا اعتراف می‌کرد بلکه درباره آن به اغراق هم می‌پرداخت... انتشار یادداشت‌های ژنرال آبرونساید از طرف پسرش و نیز درآمدن سندی موسوم به "آخرین شهادت و وصیت‌نامه" از اردشیر ریپورتر، هر دو در ۱۳۵۰-۱۳۵۱، یعنی زمانی که محمدرضا شاه در اوج قدرت و از موفقیت جهانی برخوردار بود، اتفاق افتاد.

این روش یک محقق واقعاً محقق در بررسی حادثه‌ای به این اهمیت نیست. اولاً، خاطرات اردشیر ریپورتر در اواخر سال ۱۳۴۷ یا اوایل سال ۱۳۴۸ طبق وصیت‌نامه اردشیر در اختیار شاپور قرار گرفت نه در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۱. ثانیاً، این سند کاملاً محرمانه بود و تنها چند تن از رجال درجه اول پهلوی آن را دیده بودند از جمله اسدالله علم، نزدیک‌ترین محرم شاه، که طبق نوشته مندرج در

یادداشت‌های روزانه‌اش اصالت آن را تأیید می‌کند. این خاطرات برای اولین بار در سال ۱۳۶۹ به‌وسیله بنده منتشر شد و آقای غنی معلوم نیست عنوان <آخرین شهادت و وصیت‌نامه اردشیر ریپورتر> را از کجا آورده است زیرا من چنین عنوانی را به‌کار نبردم. ثالثاً، دوران دولت محافظه‌کار ادوارد هیث در انگلستان، یعنی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۴ که برابر است با سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۳ در ایران، اوج و قله نزدیکی حکومت پهلوی و دولت بریتانیاست. و این مقارن با حکومت جمهوریخواه ریچارد نیکسون در ایالات متحده آمریکاست که او نیز دوست نزدیک شاه به‌شمار می‌رفت و در واقع تقارن دولت‌های هیث و نیکسون بود که محمدرضا پهلوی را به اوج اقتدار و غرور خویش رسانید. در همین دوران بود که در تبانی مشترک شاه و کانون‌های انگلیسی و آمریکایی فوق و برخی غول‌های نفتی، در پی سخنرانی شاه در اوپک در آذر ماه ۱۳۵۲ قیمت نفت ناگهان چهار برابر و بیشتر شد. و در نتیجه این سیاست بود که میزان خرید اسلحه بوسیله شاه از حدود ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۱ به چهار میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ رسید. و در همین دوران است که شاه به‌جای بریتانیا، که در آذر ۱۳۵۰ نیروهایش را از خلیج فارس خارج کرد، نقش ژاندارمی منطقه را به عهده گرفت. در آن زمان مشاور اصلی و مغز متفکر دولت هیث آقای لرد ویکتور روچیلد بود که دوست صمیمی محمدرضا پهلوی و شاپور ریپورتر به‌شمار می‌رفت و به‌همراه یهودیانی چون دیوید لیلیتال منافع اقتصادی مفصلی در ایران داشت و از جمله طرح نیشکر را در خوزستان اجرا می‌کرد. در بیوگرافی‌های هیث نفوذ فوق‌العاده لرد ویکتور روچیلد بر سیاست‌های دولت او کاملاً مشهود است و می‌دانیم که لرد روچیلد به‌عنوان استراتژیست و مغز متفکر دولت ادوارد هیث شناخته می‌شد و بیش از هر کس دیگر بر نخست‌وزیر بریتانیا نفوذ داشت. این نفوذ حتی در دوران دولت خانم تاچر نیز وجود داشت تا جایی که خانم تاچر در خاطراتش از لرد روچیلد به‌عنوان کسی یاد می‌کند که <بالترین احترام‌ها> را برایش قائل است. بنده برای نشان دادن نوع رابطه بسیار نزدیک شاپور ریپورتر با شخصیتی در رده لرد روچیلد و نیز با سر دیک وایت، رئیس کل ایتلیجنس سرویس انگلستان، به دو نامه از شاپور به همسرش، آسیه آزما توکیانس، اشاره می‌کنم. هدفم این است که نشان دهم مسئله اردشیر و شاپور ریپورتر در تاریخنگاری ایران مسئله بسیار جدی است و نمی‌توان آن را سرسری گرفت.

در یکی از این نامه‌ها، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۰، شاپور از لندن به همسرش آسیه در تهران می‌نویسد:

مارکوس را دیدم و با او صحبت کردم و از طرف تو به او پسته و خاویار دادم. و همچنین به تس و ویکتور. تس واقعا من و تو را دوست دارد و خیلی می‌تواند

به هما [دختر شاپور ریپورتر] در تابستان کمک کند و می خواهد قبل از آن تاریخ تو را ببیند. ویکتور یک پیشنهاد مشاوره... برایم آورد که پذیرفتم...

منظور از «مارکوس» در این نامه لرد مارکوس سیف است. او به خاندان معروف یهودی سیف تعلق دارد که مالک کمپانی مارکس و اسپنسر هستند. یکی از اتهامات کارلوس، انقلابی معروف ونزوئلایی، که اخیراً در فرانسه محاکمه و زندانی شد، ترور نافرجام لرد ادوارد سیف، پسرعموی لرد مارکوس سیف فوق‌الذکر، بود. کارلوس لرد سیف را در کاخش در لندن تنها گیر آورده بود و در وان حمام به سر او شلیک کرده بود ولی سیف جان سالم به در برد. منظور از ویکتور همان لرد ویکتور روچیلد است و منظور از «تس» خانم ترزا یا تس مایور همسر لرد روچیلد. ببینید رابطه شاپور با رجال مالی و سیاسی درجه اولی که در سطح جهانی عمل می‌کنند و در ایالات متحده آمریکا همانقدر نفوذ دارند که در انگلستان تا چه حد صمیمانه است.

نامه دیگر، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۶۵ است از شاپور در هتل نورماندی لندن به همسرش آسیه در تهران. شاپور در این نامه درباره مسائل خانوادگی سر دیک وایت، رئیس کل ایستلیجنس سرویس انگلستان، صحبت می‌کند. نام همسر سر دیک وایت راشل است و نام دخترش جین که با پسری زندگی می‌کند و پدر و مادر از این رابطه ناراضی هستند. شاپور می‌نویسد:

دیک را جای دیگر دیدم. او و راشل از هم سیر شده‌اند. جین برگشته پیش همان شخص. خیلی بدبخت هستند. امیدوارم فی فی [یعنی دختر شاپور و آسیه] این کار را با ما نکند.

اسناد ایرانی همچنین گواه پیوندهای بسیار صمیمانه لرد روچیلد با شاه و سفرهای مکرر او به ایران است. سر آلک داگلاس هوم (ارل هوم چهاردهم) وزیر خارجه دولت هیث نیز پیوندهای نزدیکی با شاه داشت. بنده به خاطرات پرویز راجی سفیر شاه در انگلستان اشاره می‌کنم که از دوستان آقای سیروس غنی نیز هست. راجی در یادداشت‌های ۱۱ نوامبر ۱۹۷۶ / ۲۰ آبان ۱۳۵۵ می‌نویسد:

چپمن پینچر نویسنده روزنامه دیلی اکسپرس نهار در سفارتخانه میهمانم بود. او ضمن صرف نهار از خاطرات پنج سال قبل خود سخن می‌گفت که توانسته بود با واسطه لرد روچیلد مصاحبه‌ای با شاه انجام دهد. پینچر، که برای این مصاحبه همراه با سر شاپور ریپورتر به نزد شاه رفته بود، تعریف می‌کرد که ابتدا از روابط بسیار صمیمانه بین شاپور ریپورتر و شاه یکه خورده، ولی بعداً پی برد که پدر ریپورتر نقش مهمی در معرفی رضا خان (پدر شاه) به انگلیسی‌ها به‌عنوان فردی

شایسته بنیانگذاری یک سلسله جدید سلطنتی در ایران داشته است. پینچر می‌گفت: بعد از انجام این مصاحبه مطالب نوشته شده خود را ابتدا از طریق لرد روچیلد به اطلاع شاه رسانید و بعد از کسب اجازه وی آن را در روزنامه دیلی اکسپرس انتشار داد.

اسنادی وجود دارد که صحت گفته چپمن پینچر را نشان می‌دهد. در اسناد شخصی شاپور از مقاله پینچر دو نسخه حروفچینی شده و صفحه‌بندی شده وجود دارد. عنوان یکی «افتخار برای مردی محجوب که به انگلستان میلیون‌ها سود رسانید» است و دیگری «افتخار برای مرد محجوب شاه؛ کسی به انگلستان میلیون‌ها سود رسانید». این نشان می‌دهد که متن حروفچینی شده مقاله قبل از انتشار به رؤیت شاه رسیده و با نظر او عنوان مقاله تغییر کرده و «مرد محجوب» به «مرد محجوب شاه» تبدیل شده. یعنی مقاله چپمن پینچر کاملاً با رضایت و تمایل و حتی اصلاحاتی از سوی محمدرضا پهلوی منتشر شده است. اسناد دیگری نیز در دست است که صمیمیت شاه و شاپور ریپورتر را در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ نشان می‌دهد. یک نمونه دیدار خصوصی آقای جرج کندی یانگ به همراه شاپور است با شاه در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۷۲. جرج کندی یانگ که در سال‌های اخیر فوت کرد، در آن زمان از گردانندگان و مدیران کمپانی انگلیسی کلینورث بنسون بود که به‌عنوان دلال و واسطه در معاملات خارجی ایران نقش مهمی داشت. وی گزارش دیدار خود را به‌طور مشروح نوشته که نسخه‌ای از آن در اسناد ایرانی به‌دست آمده و در دسترس محققین است. شاه به جرج یانگ، که قاعدتاً در اینتلجنس سرویس نیز مقامی بلندپایه بوده زیرا مضمون بحث‌های این جلسه کاملاً امنیتی است و شبیه به بحث با یک تاجر نیست، از جدایی‌ناپذیری امنیت ایران و امنیت اروپای غربی سخن می‌گوید و خلاصه مضمون مذاکرات گواه نزدیکی بسیار طرفین است. توجه کنیم که سال ۱۹۷۲ همان سالی است که خاطرات آبرونساید منتشر شد و کمی بعد مقاله چپمن پینچر و اشاره مختصر او به نقش اردشیر ریپورتر در کودتای ۱۲۹۹. بنابراین، ادعای آقای سیروس غنی بسیار غیرمستند است.

و بالاخره اینکه، به عکس ادعای آقای سیروس غنی، ما مواردی را سراغ داریم که سازمان اطلاعاتی انگلیس به جعل سند به‌سود رضاخان دست زده با این هدف که از او یک چهره ملی و ضدانگلیسی ترسیم کند. مهم‌ترین هدف از این جعلیات، که در زمان صعود رضاخان صورت می‌گرفت، از یکطرف فریب دادن حکومت کمونیستی شوروی بود به‌منظور جلب حمایت وی از رضاخان به‌عنوان یک فرد ناسیونالیست و ملی و ضدامپریالیست؛ و از طرف دیگر فریب دادن رجال ملی و افکار عمومی ایران. و می‌دانیم که این ترفند سرانجام سبب حمایت شوروی‌ها از رضا خان شد. یک نمونه،

سندی است که مجله پیکار در شماره ۱۰ خرداد سال ۱۳۱۰ خود افشا کرد. این نشریه‌ای بود که در برلین به وسیله مرتضی علوی، برادر ارشد بزرگ علوی (نویسنده معروف)، منتشر می‌شد. پیکار در مقاله‌ای با عنوان «سیاست جاسوسی انگلیس‌ها در ایران» می‌نویسد:

پس از اینکه رضاخان را انگلیس‌ها کاملاً به سمت نوکری خود در آوردند، قنصل انگلیس (مقیم اهواز) راپورتی به‌عنوان چمبرلن، وزیر مستعمرات انگلستان، می‌نویسد و در راپورت مزورانه خود می‌نویسد که ما هر قدر سعی و کوشش نمودیم رضاخان را با خود همراه نماییم موفق نشدیم و آنچه حقیقتاً کشف کردیم با حکومت شوروی مناسبات حسنه دارد و هیچ حاضر نیست که با ما کنار بیاید. و این راپورت خود را طوری کرد که به وسیله جاسوس‌های خودشان به دست قنصل‌های حکومت شوروی بیفتد. متأسفانه این عمل مزورانه طوری در محافل سیاسی روس‌ها تأثیر بخشید که تا امروز هم در روسیه کسانی هستند که عقیده دارند رضاخان طرفدار شوروی و... مخالف سیاست استعماری انگلیس‌ها است....